

غرب و مبانی فکری آن در اندیشه امام خمینی

محمد حسین جمشیدی^۱

چکیده: با توجه به تحول در زاویه دید ما نسبت به غرب و وضعیت جهان معاصر، ضرورت اتخاذ موضعی متناسب با ارزشهای انقلاب اسلامی و هویت ایرانی - اسلامی به وضوح آشکار می‌گردد. امام خمینی به عنوان ایدئولوگ و رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی رویکردی را نسبت به غرب مطرح می‌سازد که کمابیش با کلیت فرهنگ ما سازگار و هماهنگ است. چنین رویکردی با نفی غرب بر مبنای شاخصها و اصول نظری آن چون اومانیسیم، ماده‌گرایی و سکولاریسم، ناسیونالیسم، اصالت فرد و سلطه محوری به طرح احیای شرق و قیام و ایستادگی مردمانش در برابر غرب با توکل بر مبدأ جهان هستی و با اتکای به خود می‌پردازد. بر اساس این طرح، غرب، مغرب حقیقت قدسی و شرق، اشراق حقیقت و تجلی نور خدا است. در چنین طرحی انسان به خویشتن حقیقی یا فطرت خداگونه و مخموره خود باز می‌گردد و بدین سان به سوی کمال و سعادت حقیقی گام برمی‌دارد.

کلیدواژه: غرب، غرب‌زدگی، اومانیسیم، اثبات‌گرایی، عقل‌گرایی، استعمار، شرق، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، بازگشت به خویشتن.

مقدمه

«قرآن مجید اساس تفکر مادی را نقد می‌کند.» [امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۲۱:۲۲۲]

«...و شرق اراده کند که در مقابل غرب قیام کند.» [امام خمینی ۱۳۷۸ ج ۱۲:۸]

وقوع «انقلاب اسلامی» در ایران و وضعیت جهان معاصر، به ویژه گسترش ارتباطات و پیشرفت رسانه‌های ارتباطی، چگونگی جامعه ما و طرح ارزشهای انقلابی از سوی انقلاب ما، ضرورت

۱. عضو هیأت علمی گروه اندیشه سیاسی در اسلام پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

این مقاله در تاریخ ۸۳/۲/۳۱ دریافت گردید و در تاریخ ۸۳/۶/۲۸ مورد تأیید قرار گرفت.

شناخت صحیح ما از غرب - به عنوان نگرش مسلط بر جهان - و بنیان فکری و نظری آن را به عنوان امری قطعی و مهم می‌داند.

هرچند مواجهه ما با دنیای مغرب زمین و دید آنان از پیش اهمیت این امر را خاطر نشان ساخته و بسیاری از اندیشمندان و محققان را به اندیشه و پژوهش در این باره واداشته است؛ با توجه به تحول جهان معاصر و گسترش عرصه روابط بین الملل روزبه‌روز بر اهمیت این مسأله افزون می‌گردد. همچنین سلطه ایالات متحده آمریکا به عنوان پرچمدار غرب و نگرش غربی بر افغانستان و عراق که در دو طرف و در همسایگی سرزمین ما قرار دارند، ضرورت مسأله را بیش از پیش آشکار می‌سازد. زیرا امروزه نمایندگان سیاسی و فکری غرب، در کنار مرزهای ما به تحقق اهداف، آرمانها و نگرشهای خود مشغول هستند.

در میان رجال علمی و سیاسی ما، در بعد اندیشه نیز کم نبوده‌اند کسانی که بر برتری و سلطه فکری غرب و ضرورت تحقق و گسترش این سلطه بر جامعه ما تأکید داشته‌اند، برای نمونه میرزا ملکم خان در «رساله دفتر تنظیمات» خود می‌نگارد:

... من همین قدر می‌گویم که ما در مسائل حکمرانی نه می‌توانیم و نه باید از پیش خود اختراعی نماییم. یا باید علم و تجربه «فرنگستان» را سرمشق خود قرار بدهیم یا باید از دایره بربرگیری خود قدمی بیرون نگذاریم [ملکم ۱۳۲۷: ۱۱-۱۰].

در مقابل، بسیاری از اندیشمندان بزرگ ما مسأله گریز از غرب و نفی غرب و غرب‌زدگی را مطرح ساخته و در برابر آن مسأله «بازگشت به خویش» را مطرح نموده‌اند. برای نمونه امام خمینی به ضرورت بیداری در مقابل غرب و نفی غرب‌زدگی تأکید می‌نماید:

... و تمام چارچوب‌های پوسیده و بی‌محتوایی را که در طول این پنجاه سال، مردم را به غرب‌زدگی کشانده است خراب می‌کنیم و حکومتی مبتنی بر عدل و انصاف نسبت به همه اقشار وطن می‌سازیم. و از مردم می‌خواهیم تا بر پایه‌های اسلامی خویش تکیه زنند و بر غرب و غرب‌زدگان که موجب نابودی فرهنگ آنان شده است پشت پا زنند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۵: ۱۳۳].

یا علی شریعتی درباره غرب و ضرورت نفی آن می‌گوید:

۱. اشاره به دوران حکومت رژیم پهلوی بر ایران است.

من که از غربت وحشتناک غرب می‌گریزم و به بازگشت به خویشتن می‌خوانم... وحشت من ناشی از شناختن نیست و دعوت‌م به «بازگشت به خویش» نیز از سر کهنه پرستی و گذشته‌گرایی نیست، وحشت از تبدیل یک روح شرقی است به یک هیکل امریکایی.

این در حالی است که زاویه دید ما نسبت به غرب نیز در صور گوناگون تجلی یافته است. گاه «تمایل به غرب» داشته و زمانی دیگر «غرب‌زده» گشته‌ایم، گاهی «غرب ستیزی» را پیشه خود ساخته‌ایم و زمانی «غرب‌گریزی» و دورانی دیگر به «غرب‌ستایی» رو آورده‌ایم. به لحاظ تاریخی تقریباً دو دهه پیش از آغاز مشروطیت تمایل به غرب یا غرب‌گرایی بر اذهان بسیاری از رجال فکری و سیاسی ما سایه افکند و پس از آن دوره غرب‌زدگی آغاز شد که تا انقلاب اسلامی ادامه یافت. تا چندسال پس از پیروزی انقلاب غرب ستیزی (تقریباً تا پایان جنگ تحمیلی رژیم عراق بر ایران) و به دنبال آن غرب‌گریزی را شعار ساختیم، اما در این چند ساله به ستایش غرب رو آورده‌ایم.

از همین روی نمی‌توان آینده‌ای روشن را در برابر چنین روندی تصویر کرد. آیا دگرباره با توجه به توسعه ارتباطات و تحول فرهنگها در جهان معاصر غرب‌گرایی و غرب‌زدگی به سراغ ما نخواهد آمد؟ آیا اگر این روند پیش رود مجدداً به سوی دیگر هویتی یا بی‌هویتی کشیده نخواهیم شد؟ در آن صورت، آیا این خطری بزرگ در راه استقلال جامعه ما و حفظ ارزشهای آن نخواهد بود؟ از این رو، شناخت غرب برای ما می‌تواند تعیین کننده باشد. چه می‌توانیم موضع خود را نسبت به غرب موضعی در حال گذار بدانیم و چون در حال گذار هستیم، حق داریم دست به گزینش بزنیم. اما برای گزینش و انتخاب، آگاهی و شناخت تعیین کننده است. به علاوه، آگاهی و شناخت نیز هرچه انسانی‌تر، پیراسته‌تر و خودی‌تر باشد بهتر می‌تواند ما را در گزینش راه یاری نماید. از همین روی در این نوشتار مختصر به بررسی مفهوم غرب و مبانی فکری آن از دید بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران، امام خمینی، می‌پردازیم. او که خود فقیه و عارفی برجسته و متکلمی صاحب‌نظر و رهبر انقلابی بزرگ بود و مدت ده سال رهبری یک نظام سیاسی را در جهان معاصر و در دورانی که شاید مهمترین شاخصه آن غرب ستیزی بود، برعهده داشت. حضرت امام، در این مورد صاحب نظر است و دیدگاه او می‌تواند برای ما نقش مهم و اساسی در

انتخاب راهمان داشته باشد. پرسش اساسی این است که امام خمینی چه نگرشی نسبت به غرب و خط فکری آن دارد؟ غرب را چگونه می‌بیند و چه موضعی را در قبال آن اتخاذ می‌کند؟

امام خمینی، انقلاب اسلامی و غرب

به معنایی می‌توان نگرش امام خمینی و انقلاب اسلامی را نگرشی در برابر اندیشه مسلط غرب در دوران معاصر دانست که به نام مدرنیسم یا تجددگرایی مشهور است و بر فردگرایی و اصالت نفع مبتنی است. به‌ویژه که انقلاب اسلامی و حرکت امام خمینی به نوعی مقابله با غرب‌زدگی و فریفتگی در برابر غرب محسوب می‌شود و این، نوع نگرش حضرت امام به غرب و ماهیت آن است که او را در مقابل غرب قرار می‌دهد.

ایشان دین اسلام را به عنوان مکتبی زنده، پویا به صحنه اجتماع و سیاست بازگرداند و آن را به عنوان یک مکتب رهایی بخش در برابر غرب مطرح ساخت. اسلامی که امام خمینی شارح، مفسر و نماینده آن بود، انسان بریده از آسمان و زمین گیر شده را به خود آورد و به او نشان داد که در عصر سلطه فن و تصرف در طبیعت و غلبه پندار «اومانیزم» و «اصالت تمایلات نفسانی» چگونه بر پای خود بایستد و به معنویت و به تعالی بیندیشد و او را نه تنها بر ماده که بر نفس خویش نیز مسلط گردانید. در حالی که به نظر امام خمینی ماده گرایان:

... با دید مادی و محاسبات غلط به این پدیده الهی می‌نگرند... و ارزشها را با

دیدهای مادی خود، خلاصه در سلطه جویی و استضعاف ملت‌های زیر ستم

می‌کنند... [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۶: ۴۲].

انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی اصول، شاخصها، معیارها و موازین و ارزشهای پذیرفته شده در فرهنگ غرب را زیر سؤال برد و به جای آنها ارزشهای متعالی نشأت گرفته از آیین محمدی^(ص) را مطرح ساخت. این انقلاب، در عصر بردگی جمعی از ملل محروم، در برابر غرب نه تنها انگیزه مردمی‌ترین قیام رهایی‌بخش و عدالت‌خواه شد که با آزادسازی نیروهای قدرتمند درونی جامعه ایرانی، شکفتی‌ساز دوران گشت و همین مسأله بود که چالش تمدن غرب با انقلاب اسلامی را به دنبال آورد.

۱- شناخت غرب

بدون شناخت در هیچ راهی نمی‌توان قدم گذاشت و انتخاب که امری ارادی است تنها و تنها در سایه آگاهی و شناخت صورت می‌گیرد. به بیان حضرت علی (ع): «یا کمیل ما من حركة الا وانت محتاج الی معرفه» [مجلسی ۱۴۱۷ ج ۷۷: ۲۶۷]. یعنی ای کمیل هیچ حرکت و تلاشی نیست مگر اینکه تو نسبت به آن نیازمند شناخت باشی.

به همین دلیل، در هر مسأله‌ای ضرورت شناخت ابعاد و جوانب گوناگون آن مسأله مطرح می‌گردد. مسأله اصلی در اینجا چگونگی مواجهه ما با غرب - با توجه به مبانی فکری آن - است. بنابراین، یکی از ابعاد مهم این مسأله شناخت غرب است، هر چند شناخت ما و شناخت نحوه و چگونگی برخورد و مواجهه و نیز چیستی و ارکان آن نیز حائز اهمیت است. مسأله شناخت غرب که گاه از آن با عنوان اکسیدانت (occident) یا اکسیدانتالیزم (occidentalism) یاد می‌شود و در مقابل آریانت (ariyant) و آریانتالیزم (ariyantism) به معنای شرق، شرقی شدن یا شرق شناسی قرار دارد، می‌تواند از منظرهای گوناگونی مورد توجه قرار گیرد.

به عنوان مثال می‌توان غرب را از منظر جغرافیایی یا تاریخی و یا از لحاظ رهاوردها و دستاوردهای آن مورد بررسی و شناخت قرار داد. همچنین می‌توان آن را از نظر دانش سیاست یا جامعه‌شناسی سیاسی و یا از نظر اقتصاد و ... مورد توجه قرار داد. اما آنچه در اینجا مورد توجه است شناخت مفهومی و کلی غرب و مبانی نظری و فکری آن است. شناختی که متوجه چیستی، ماهیت غرب، مبانی و بنیادهای فکری و اندیشه‌ای و به طور کلی نگرش و جهان‌بینی آنان است. در این نگرش، غرب به مثابه کلیتی واحد دیده می‌شود که محور آن را نگرش مادی و این‌جهانی یا سکولاریسم تشکیل می‌دهد، نه جوامعی که برجستگی آنها صنعت و تکنولوژی است و هر کدام از آنها نظامی سیاسی و اجتماعی خاص خود را دارد؛ چه تمام این جوامع در نگرش سکولاریستی، ماده‌گرایانه، این‌جهانی، سودطلبی و فردگرایی مشترک هستند و از این لحاظ تفاوتی میان امریکا با اروپا و یا جامعه‌ای مانند ژاپن و ... وجود ندارد. شناخت غرب بدین معنا و از این منظر است که می‌تواند جهت‌گیری ما را در برخوردها و مناسباتمان با غرب تعیین کند. شناخت غرب از دید امام خمینی برای ما مسأله‌ای اساسی است و به همین دلیل یکی از زیانهای غرب‌زدگی از نگاه او این است که مانع تفکر ما در مورد غرب می‌گردد. برای نمونه می‌فرماید:

... اصلاً تفکر در اینکه این غرب که این قدر از او تعریف می‌شود چی است، تفکر در این [را] هم از زمان گرفته‌اند. نمی‌گذارند تفکر هم بکنیم که آن غربی‌ها چه می‌کنند با بشر... [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۴: ۴۰].

بنابراین، امام خمینی بر اولین گام شناخت در اینجا تکیه کرده است، چه تا این گام برداشته نشود برداشتن گام‌های بعدی غیرممکن می‌گردد. به نظر ایشان غربیان و طرفداران آنها با جلوگیری از اندیشیدن ما درباره غرب، مانع شناخت صحیح ما از آن می‌شوند.

۲- مفهوم غرب

در اصطلاح عام منظور از غرب، جوامع غربی و غرب متجدد (modernity) بخشی از دنیاست که از لحاظ صنعتی و اقتصادی پیشرفته و به اصطلاح توسعه یافته است. در دانش سیاست، غرب هم به مثابه یک موضوع و هم به مثابه یک مفهوم مورد توجه قرار می‌گیرد. از لحاظ موضوعی، غرب یا جوامع غربی بخشی از جهان جغرافیایی امروز است که با شاخصهای پیشرفت صنعتی، توسعه اقتصادی، تکنولوژی و درآمد سرانه بالا مشخص می‌گردد؛ یعنی اروپای غربی و امریکای شمالی. در بعد وسیع‌تر، جهان غرب را به لحاظ موضوعی می‌توان شامل ژاپن، روسیه، اسرائیل و نیز بخشهایی از اروپای شرقی دانست.

هرچند واژه غرب سابقه‌ای طولانی در فرهنگ ایران دارد ولی جلال آل احمد در زمره اولین کسانی بود که با طرح مسأله غرب‌زدگی به بررسی مفهوم غرب پرداخت. او در کتاب *غرب‌زدگی* می‌نویسد:

اما برای من غرب و شرق نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی، بلکه در مفهوم اقتصادی است؛ غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه. برای من دولت افریقای جنوبی هم تکه‌ای از غرب است، گرچه در منتهی‌الیه جنوب افریقا است... [۱۳۷۵: ۲۳-۲۲].

او در ادامه، مشخصات کلی، غرب را شامل موارد زیر می‌داند:

مزدگران، مرگ و میراندک، زند و زای کم، خدمات اجتماعی مرتب، کفاف مواد غذایی (دست کم سه هزار کالری در روز)، درآمد سرانه بیش

از سه هزار تومان در سال، آب و رنگی از دموکراسی، با میراثی از انقلاب
فرانسه [۱۳۷۵: ۲۳].

در راستای مفهومی، غرب نه یک موقعیت جغرافیایی یا صنعتی و تکنولوژیک، بلکه یک مکتب با نحوه تفکر، نگرش و کنش تاریخی خاص خود است. جهان‌نگری این مکتب جهان‌نگری اومانستی و سکولار و دید حاکم بر آن «دید مکانیکی» [ریفیکین و هوارد ۱۳۷۴: ۳۶-۴۷] است. عقل محاسبه‌گر، تجربه‌گرایی، سودگرایی، لیبرالیسم و اصالت فرد اساس این مکتب را تشکیل می‌دهد. حاصل چنین بینشی امروزه فرهنگ و ایدئولوژی سرمایه‌داری و نظام لیبرال دموکراسی غربی است. ستون اساسی بنای غرب را اومانسیم تشکیل می‌دهد که در معنای عام همان اصالت دادن به انسان و تمایلات و خواسته‌های او، آن هم انسان مادی‌نگر است؛ بنابراین نگاه ما در این نوشتار نگاهی مفهومی و هستی‌شناسانه به غرب است و غرب را یک مکتب می‌دانیم که دارای جهان‌نگری و عقاید و ایدئولوژی خاص خود است و بنیان آن را اصالت بشر شکل می‌دهد.

... اگر ما بتوانیم اقوال مشاهیر فلسفه و ایدئولوژی غربی را تحلیل کنیم، پی می‌بریم که مرجع همه آنها اصول مذهب اصالت بشر است؛ یعنی نویسندگان رنسانس و منورالفکران قرن هجدهم، که منورالفکرها و روشنفکران ما می‌خواسته‌اند به ایشان تاسی کنند [داوری اردکانی بی تا: ۱۱].

امام خمینی در بیانات و نوشتارهای خود، واژه‌هایی چون غرب، غربی، و ... را به کرات به کار برده است. از این کاربردها مستفاد می‌گردد که امام گاه این نوع واژه‌ها را در مفهوم جغرافیایی و گاه در بیان غرب به عنوان ممالک و جوامع به کار برده است ولی در بسیاری از موارد نحوه به کارگیری واژه‌ها در عبارات به گونه‌ای است که به وضوح می‌توان فهمید که منظور امام از کاربرد این واژه‌ها نه معنای جغرافیایی و نه به مثابه یک موضوع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است بلکه به مثابه یک نگرش و یک مکتب است. بنابراین به عنوان مثال زمانی که حضرت امام از وابستگی اقتصادی یا صنعتی سخن به میان می‌آورد، بیشتر به غرب موضوعی یا جوامع غربی توجه دارد:

صنعت ما یک صنعت وابسته به غرب است و ایران را به صورت یک کشور
مونتازکننده در آورده است. کشاورزی ما را نابود کرده است. تمام معادن
زیرزمینی و رزمینی ما، یعنی جوانان عزیزمان را در اختیار غرب قرار داده
است [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۱: ۱۵۵].

این سخن را امام خمینی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و درباره وابستگی اقتصادی کشور ما به غرب در دوران رژیم پهلوی بر زبان رانده است. سخن از وابستگی صنعتی و اقتصادی، بیان‌کننده این است که کشور ایران به صنعت و اقتصاد غرب وابسته است و غریبان (ممالک غربی) سعی کرده‌اند بخشی از صنعت خود را در قالب صنعت مونتاژ و تکمیلی در کشور ما ایجاد کنند. و مدیریت عمده در این نوع اقتصاد، مدیریت غریبان است نه مدیریت داخلی.

در ادامه این بیان نیز می‌افزاید:

شاه، ایران را از نظر سیاسی در موضع امریکا قرار داده است و همیشه ایران را طرفدار ظالمان و مستکبران قرار داده است [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۱: ۱۵۵].

امام، در چنین نگرشی به غرب موضوعی نظر دارد که سردمدار آن امریکاست، اما در عین حال با تکیه بر دو اصل ظلم و استکبار می‌توان گفت توجه امام به غرب به عنوان مکتبی با نگرش مسلط ظلم‌مداری و استکبار‌گرایی است. همچنین باید دانست که غرب به معنای موضوعی نتیجه عملی دریافت غرب به معنای مفهومی و نگرشی است. این است که توجه عمده و اساسی امام خمینی به غرب، توجه موضوعی نیست بلکه او در بسیاری از بیانات و نوشته‌های خود غرب را در قالب مفهومی و به مثابه یک مکتب و جهان‌نگری کلی و ماده‌گرا مورد توجه و عنایت قرار می‌دهد. برای نمونه در بیان وضعیت مسلمانان و نیز جامعه ایران پیش از انقلاب می‌گوید:

ما سالهای طولانی زیر بار غرب بودیم... اصلاً قلوبمان قلوب غربی است متبدل شدیم به یک انسان غربی [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۶: ۳۳۰].

به علاوه در اینگونه موارد آنچه در برابر غرب مطرح است «مکتب اسلام» یا «جهان‌بینی اسلامی» می‌باشد، نه کشورهای مسلمان یا جهان سوم. به عنوان نمونه می‌فرماید:

ما باید سالهای طولانی زحمت و مشقت بکشیم تا از فطرت ثانی خود متحول شویم و خود را بیاییم و روی پای خویش بایستیم و مستقل گردیم و دیگر احتیاجی به شرق و غرب نداشته باشیم. و باید از همان بچه‌ها شروع کنیم و تنها مقصدمان تحول انسان غربی به انسانی اسلامی باشد. [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۵: ۳۱۰-۳۰۹-۳۰۸ بین انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی: ۳۲۳].

آشکار است که امام خمینی در این بیان غرب را از زاویه مفهومی مورد توجه قرار داده است زیرا سخن از تحول «انسان غربی» به «انسان اسلامی» است. در این نگرش، غرب نه یک حیطه جغرافیایی یا اقتصادی خاص است و نه یک موضوعیتی که با شاخصهای اقتصادی و صنعتی

مشخص می‌گردد. مهمتر اینکه به زعم امام خمینی این انسان غربی در غرب جغرافیایی نمی‌زید بلکه در سرزمین ماست. بنابراین غرب نگرش خاص به انسان و جهان است و هرکس که این نگرش را بپذیرد و بدان باور نماید، غربی خواهد بود. غرب‌گرایان و غرب‌زده‌ها نیز غربی هستند، همان‌گونه که منادیان غرب و حامیان لیبرالیسم و اومانیزم نیز غربی هستند، چه در ایران زندگی کنند چه در سرزمین دیگر. این معنا را امام خمینی در مورد شعار معروف «نه شرقی، نه غربی» بارها مطرح ساخته است. این شعار تنها یک شعار سیاسی و نفی نظام‌های سیاسی شرق و غرب نیست که نفی کلیت نگرش شرق و غرب - به تعبیر حضرت امام - می‌باشد:

آری، شعار «نه شرقی و نه غربی» ما، شعار اصولی انقلاب اسلامی در جهان گرسنگان و مستضعفین بوده و ترسیم‌کننده سیاست واقعی عدم تعهد کشورهای اسلامی و کشورهای است که در آینده نزدیک و به یاری خدا اسلام را به عنوان تنها مکتب نجات‌بخش بشریت می‌پذیرند و ذره‌ای هم از این سیاست عدول نخواهد شد... و کسی گمان نکند که این شعار، شعار مقطعی است که این سیاست، ملاک عمل ابدی مردم ما و جمهوری اسلامی ما و همه مسلمانان سرتاسر عالم است. چرا که شرط ورود به صراط نعمت، حق برائت و دوری از صراط گمراهان است که در همه سطوح و جوامع اسلامی باید پیاده شود. [صحیفه امام ۱۳۷۸: ج ۲۰: ۳۱۹].

در بیانی که ذکر شد به وضوح غرب به عنوان یک مکتب فکری و نظری مطرح شده است و اروپا و آمریکا و ... جوامعی هستند که حامل این طرز تفکر یا مکتب آن هستند. در جایی دیگر، امام از مسیر انقلاب اسلامی به عنوان «راه مستقیم» در برابر راه شرقی و راه غربی یاد می‌کند. این راه و مسیر مستقیم همان راه و روش انبیا و فرهیختگان الهی است:

ایران از همان بدو انقلاب و از قبل از بدو انقلاب که شالوده انقلاب ریخته می‌شد، مسیر، مسیر انبیا بوده، مسیر، مسیر راه مستقیم نه شرقی و نه غربی بود [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۵: ۱۴۷].

امام خمینی همچنین با نفی غرب‌زدگی یکی از ویژگی‌های رژیم پهلوی را این می‌دانسته که در پی غربی کردن مردم ایران بوده است یعنی نه تنها وابستگی نظامی یا اقتصادی و سیاسی بلکه وابستگی ایدئولوژیک و فرهنگی یا نظری:

از نظر فرهنگی فرزندان این کشور را چنان به غرب گرایش داده است که درد آور است. مغزها را با تبلیغات غرب شستشو داده است که اگر ما بخواهیم مغزها را از غربزدگی نجات دهیم خود مشکلی است بسیار بزرگ [صحیفه ام‌ا ۱۳۷۸ ج ۱۱: ۱۵۶].

۳- ریشه‌های فکری غرب

همان‌طور که گذشت غرب مجموعه‌ای از ایدئولوژی، اصول و عقایدی است که در مغرب زمین و به‌ویژه بعد از قرون وسطی به تدریج شکل گرفته و امروزه جنبه جهانی پیدا کرده است. ریشه‌های برخی از اصول فکری و نظری غرب به فرهنگ یونان باستان می‌رسد. به‌عنوان نمونه در فرهنگ یونان باستان این تلقی وجود داشت که خدایان رقیب آدمیان هستند. در این میان برخی اصالت را به خدایان و برخی اصالت را به انسانها می‌دادند که آنها را اومانسته‌های قدیمی می‌نامند. به‌علاوه نظریه اگوسانتریزم خودمحوری یا انسان‌مداری (egocenterism)، نیز یکی از نگرشهای فرهنگ یونانی است. این مفاهیم از طریق رنسانس وارد غرب جدید گردید و تأثیری مستقیم بر غرب جدید گذاشت و در قالب روشن‌تر و با تکیه بر نفسانیات ظاهر گردید.

البته در شکل‌گیری غرب به نقش روم باستان، مسیحیت، یهودیت و نیز تحولات قرون وسطی نیز باید توجه داشت. در واقع مدرنیسم (modernism) اندیشه‌ای است که در زمین تفکر یونانی - یهودی - مسیحی غرس شد و ریشه و بنیان آن را ماده‌گرایی یا سکولاریسم (secularism) و اومانیزم (humanism) تشکیل می‌دهد که پس از رنسانس به همت اندیشمندانی چون فرانسیس بیکن با نگارش کتاب *اورگانون نو* (Novum organum)، رنه دکارت نظریه ریاضی درباره طبیعت [ریفیکین و هوارد ۱۳۷۴: ۲۸-۲۷] و نیوتن با ارائه ابزار لازم برای تأمین اهداف مورد نظر بیکن و دکارت و جان لاک و آدام اسمیت با انطباق «فعالتهای دولت و جامعه» و «اقتصاد» با طرح ماشینی آن سه نفر [همان: ۴۱] و ... شکل گرفت و بنیان یافت. به اعتراف غربیان تمدن اسلامی نیز، تأثیرات عظیمی بر شکل‌گیری تمدن غرب داشت. جنگهای صلیبی نقطه عطف بزرگی در فرهنگ دنیای مسیحی ایجاد کرد و این موضوع باعث درهم شکستن سنت دیرین ضد عقلی کلیسایی در دنیای غرب در قرون وسطی گردید. این تأثیرات چندجانبه همراه با فشارهای کلیسا و آلوده شدن مذهب مسیح و

حکومت پاپ باعث شد تا انسان غربی در دوره رنسانس وارد تحولی جدید گردد و به تصور کاملاً تازه‌ای از خود و دنیای اطراف خود دست یازد.

غرب در شکل‌گیری هم به لحاظ فرهنگی و هم به لحاظ سیاسی و اقتصادی راه خود را از سایر جهان جدا کرد ولی به دشمنی دیرینه خود با شرق که از عهد یونان باستان و شاید قبل از آن شروع شده بود، همچنان ادامه داد. امروزه نیز غرب با هدف سلطه بر آدم و عالم، شرق و به‌ویژه دنیای اسلام را هدف خود قرار داده است. آنها:

این را یافته‌اند که اسلام است که می‌تواند جلوییشان بایستد. از این جهت، آن چیزی که از همه چیز برای آنها مطرح است، اسلام است [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۸۷].

در سالهای اخیر نمونه‌های متعددی را در جهت‌گیریهای غربیان می‌توان یافت که با هدف حمله به اسلام یا انقلاب اسلامی صورت گرفته است و این موضوع مورد اعتراف آنها هم هست. دو نمونه برجسته در میدان فرهنگ را می‌توان نظریه برخورد تمدنها و انتشار کتاب *آیات شیطانی* دانست. به زبان رافائل گومیس پارا، روزنامه‌نگار اسپانیایی، انتشار کتاب *آیات شیطانی* از سوی غرب با هدف حمله به اسلام و نهایتاً یک مبارزه بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است [مجموعه مقالات ... ۱۳۷۴: ۷۳]. بحث برخورد تمدنها نیز ضرورت برخورد با تمدنهای غیر غربی و به‌ویژه تمدن ایرانی - اسلامی را در کانون توجه خود قرار داده است.

در مقابل، امام خمینی، انقلاب اسلامی را حرکتی می‌داند که یکی از مهمترین اهداف آن پشت کردن به فرهنگ دنیای امروز یعنی فرهنگ مسلط غرب یا فرهنگ مدرنیستی است و به همین دلیل خط و فرهنگ دیگری در مقابل غرب و شرق احیا می‌شود. خطی که از دید امام نه بر نگرشهای فلاسفه مغرب زمین که مبتنی بر وحی الهی است. به تعبیر امام خمینی، انقلاب اسلامی، در برابر غرب در پی پایه‌ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام است:

هیچ کس هم نیست که نداند پشت کردن به فرهنگ دول دنیای امروز و پایه‌ریزی فرهنگی جدید بر مبنای اسلام در جهان ... فشار و سختی و شهادت و گرسنگی را به دنبال دارد و مردم ما این راه را خود انتخاب کرده‌اند و بهای آن را هم خواهند پرداخت و بر این امر هم افتخار می‌کنند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۳۲۷].

۴- همسانی و وحدت غرب

غرب به عنوان یک مفهوم کلی، یعنی یک مکتب فکری و عقیدتی با مبانی نظری خاص، دارای یکسانی و وحدت است.^۱ بدین معنا که تمام اجزا و جوامع تشکیل دهنده غرب در دوران معاصر دارای طرز تفکر، جهان‌نگری و ایدئولوژی کم و بیش یکسانی هستند. این وحدت و یکسانی نظری و فکری در مسائل کلی، مصالح و نوع نگرش ماده‌گرایانه و مکانیکی محض است و دو گونه بودن نظام‌های سیاسی و اجتماعی آنها در مقابل آن، یعنی لیبرالیسم و سوسیالیسم، امری سطحی است. مبدأ، اساس و منشأ هر دو نظام یکی است و هر دو در اصول کلی مشترک هستند.

این است که امام گهگاه واژه‌های شرق و غرب را با هم به کار می‌برد و هر دو را در اهداف و آرمانها یکسان و مشترک دانسته و آنها را با عبارات کاملاً مشابه معرفی می‌نماید. گاه نیز از هر دو تحت عنوان «برقدرتهای جنایتکار» و «استعمارگر» یاد می‌کند، یا هر دو را دارای هدف واحد - سلطه بر عالم و آدم - می‌داند و یا هر دو را قدرت شیطانی می‌شمارد. شاید بتوان گفت که به طور کلی، از دیدگاه امام دو دیدگاه و دو مکتب مطرح است: اسلام و غیر اسلام. غیر اسلام هم یا غرب است یا شرق، به مفهوم جوامع سوسیالیستی. غیر اسلام، قدرتهای شیطانی هستند و حامیان آنها در کشورهای اسلامی و اینها همه ظالم هستند و جنایتکار و مسلمانان راستین و مستضعفان عالم تحت سلطه آنها قرار دارند. در واقع از چنین منظری در عالم دو خط وجود دارد و بس:

۱- خط استکبار و ماده‌گرایی که همان تفکر و خط غرب است و امروزه امریکا رهبری آن را بر عهده دارد. این خط به تعبیر حضرت امام خط ظلم و ستم، خط ستمگران جنایتکار، خط استعمار و استعمارگران، خط سلطه، خط غرب، خط شرق، خط اسلام امریکایی، خط مرفهان بی‌درد، خط مفسدان رفاه‌طلب، خط طاغوتیان و... است. این خط، دارای جبهه‌ای است که امام خمینی از آن به عنوان جبهه کفر یاد می‌کند.

۲- خط توحید و معناگرایی که امروزه - در برابر غرب - خط استضعاف است و خط اسلام ناب محمدی، خط تشیع سرخ، خط مظلومان در بند، خط مظلومیت و خط مستضعفان عالم. امام خمینی، برای نمونه، در بیان این دو خط یا دو طرز تفکر در جوامع اسلامی می‌فرماید:

۱. هر چند گاه امام در بسیاری از موارد شرق سوسیالیسم را از غرب لیبرالیسم جدا دانسته است و این دو را با هم آورده است.

امروز استکبار شرق و غرب چون از رویارویی مستقیم با جهان اسلام عاجز مانده است، راه ترور و از میان بردن شخصیت‌های دینی و سیاسی را از یک طرف و نفوذ و گسترش فرهنگ اسلام امریکایی را از طرف دیگر به آزمایش گذاشته‌اند... متأسفانه هنوز برای بسیاری از ملت‌های اسلامی مرز بین «اسلام امریکایی» و «اسلام ناب محمدی»... کاملاً مشخص نشده است... وظیفه همه علماست که با روشن کردن این دو تفکر، اسلام عزیز را از ایادی شرق و غرب نجات دهند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۱۲۰-۱۲۱].

این خط دارای جبهه‌ای است که حضرت امام از آن تحت عنوان جبهه حق یا جبهه اسلام یاد می‌کند. او در پیامی خطاب به مسلمانان مظلوم و مستضعفان می‌فرماید:

مسلمانان تمامی کشورهای جهان، از آنجا که شما در سلطه بیگانگان گرفتار مرگ تدریجی شده‌اید، باید بر وحشت از مرگ غلبه کنید؛ و از وجود جوانان پرشور و شهادت طلبی که حاضرند خطوط جبهه کفر را بشکنند استفاده نمایید. به فکر نگه داشتن وضع موجود نباشید؛ بلکه به فکر فرار از اسارت و رهایی از بردگی و یورش به دشمنان اسلام باشید؛ که عزت و حیات در سایه مبارزه است. و اولین گام در مبارزه اراده است. و پس از آن، تصمیم بر اینکه سیادت کفر و شرک جهانی، خصوصاً امریکا را بر خود حرام کنید [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۸۲].

امام خمینی غرب را نگرش واحدی می‌داند که دارای ویژگی‌هایی چون ستمگری، استعمار، نفع طلبی، سلطه بر ضعفا و... است. لذا غرب در این نگاه شامل جهان دوم - اتحاد شوروی سابق و اقمارش - نیز شود زیرا آنها نیز همان خصایل غرب را داشته و به ایفای همان نقشی در جهان پرداخته‌اند که جهان اول یعنی امریکا و اقمارش می‌پردازند.

امام خمینی با توجه به اصل وحدت غرب گاه مفهوم شرق را در کاربرد رایج آن روزگار یعنی بلوک شرق یا شوروی سابق و اقمارش به کار نبرده است. بلکه این مفهوم را معادل واژه‌هایی چون ضعفا عالم، دردمندان، محرومان و مسلمانان و به اصطلاح رایج آن زمان - جهان سوم - به کار می‌برد و در مقابل آن واژه غرب را قرار می‌دهد. در این موارد نیز علاوه بر اینکه امام به غرب به مثابه یک نگرش کلی توجه دارد، تمامی حاملان این نگرش را واحد و متحد می‌بیند. این است که در جایی و بیانی اینگونه داد سخن می‌دهد:

... شرق باید، شرق که خودش را گم کرده پیدا کند... شرق همه چیز دارد. فرهنگش از فرهنگ غرب بهتر است، فرهنگ غرب از شرق رفته است، همه چیزش از غرب بهتر است، فقط تهی‌اش کردند از خودش... ما را از خودمان تهی کردند به طوری که ما خیال می‌کنیم هر چیز که هست از آنجاست. ما تا خودمان را پیدا نکنیم، تا شرق خودش را پیدا نکند، تا این گمشده پیدا نشود، نمی‌توانیم سریای خودمان بایستیم. باید از مغزهای ما اسم «غرب» زدوده بشود [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۰: ۳۹۰].

بنابراین در اینجا دو نوع مکتب و دو نوع طرز تفکر از منظر او مطرح است که یکی شرق است و دیگری غرب و هر یک از این دو فرهنگ، معیارها و شاخصهای خاص خود را دارد. فرهنگ و مکتب امام خمینی، فرهنگ و مکتب شرق است و لذا در تقابل با غرب قرار می‌گیرد.

۵- ماهیت غرب

ماهیت هر چیز بیان‌کننده حقیقت و چیستی یا هویت آن چیز است. ماهیت در مورد پدیده‌ها و امور اعتباری انسانی و تاریخی مشخص‌کننده ذات و هویت آنهاست و ذات و وجود پدیده‌ها را از طریق ماهیات آنها می‌توان شناخت. ماهیات را می‌توان بنیانها و ویژگیهایی دانست که عامل تمایز یک پدیده از سایر پدیده‌ها می‌شود.

بنابراین برای شناخت ماهیت و حقیقت غرب باید اصول، مبانی، ارکان و ویژگیهای تشکیل‌دهنده آن را مورد بررسی، تحقیق و شناسایی قرار داد. بر همین اساس به بررسی مبانی و ذوات نظری غرب چون اومانیزم، عقل‌گرایی جدید، سیانیتسم و اثبات‌گرایی، سکولاریسم و بینش مادی، جهان‌گرایی، استعمار و سلطه‌طلبی، امپریالیسم و ناسیونالیسم می‌پردازیم.

۵-۱) اومانیزم یا اصالت انسان

شالوده اصلی و چهره بنیانی فرهنگ غرب را اومانیزم یا ایمان راسخ به قدرت و مقام انسانی و اصالت دادن به خواسته‌ها و تمایلات او تشکیل می‌دهد. ریشه اومانیزم به یونان باستان — دوران پیش سقراطیان — باز می‌گردد؛ «در آنجا خدایان رقیب انسان هستند» [آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی ۱۳۷۰: ۴-۳]. این نظریه در رنسانس به شکل جدیدی مطرح شد و با تکیه بر نفسانیات و تمایلات انسانی صرف تبدیل به فلسفه‌ای گردید که بعد مادی بشر را معیار و ارزش هر امری

می‌داند. در اومانیسیم انسان بریده از آسمان و معنویت و دارای نیازهای طبیعی و تصنعی معیار همه چیز است، به بیان گنون:

درواقع منظور از این واژه این بود که همه چیز را محدود به موازین بشری محض سازند و ... به بهانه تسلط بر زمین از آسمان روی برتابند [۱۳۴۹: ۲۰-۱۸].

بنابراین بنیان اومانیسیم چیزی جز نفسانیت انسان نیست و نفسانیت بیان‌کننده بعد وانهاده و رهاشده انسان از معنویت و تعالی است که انسان را از نیروی معنوی جهانی مستقل می‌داند. نفسانیت بیانگر بعد غیرمتمتعالی وجود انسان است که تحت فرمان عقل متصل به حق نیست و تنها او را بر طبیعت مسلط می‌سازد و بس. لذا در مقابل بعد معنوی و روحانی وی قرار دارد. این بعد از انسان به دنیا تعلق دارد و به همه چیز انسان، بعد مادی و این دنیایی می‌دهد. به بیان شریعتی:

یک بشریت موهوم دروغینی که وجود ندارد. اصالت بشری یعنی شرکت همه ملتها در یک معنی، در یک حقیقت یعنی شریک شدن انسانی که دستش خالی است با انسان سرمایه‌دار... اصالت انسان غربی... [شریعتی ۱۳۷۹: ۲۷].

امام خمینی به عنوان یک عالم دین و عارفی خداگرا با جهان‌نگری توحیدی برخاسته از آیین محمدی نگرشی که از انسان دارد کاملاً با اومانیسیم متفاوت است. در بینش امام انسان مظهر، سایه و خلیفه خدا بر روی زمین است و دارای فطرتی خدا آشنا، حق آشنا، حقیقت‌خواه و عدالت‌خواه است. انسان مرکب از دو بعد وجودی یعنی عنصر ملکوتی و عنصر مادی است و این دو از هم جدایی ندارند. امام خمینی در بیان انسان و نفی اومانیسیم اینگونه اظهار می‌دارد:

هر مکتبی را به استثنای مکتب اسلام که ملاحظه کنید... انسان را حیوان تصور کرده است، یک موجودی که [کارش] همان خوردن و خوابیدن است، منتهی بهتر خوردن و بهتر خوابیدن... انسان مراتب دارد... اسلام برای این انسانی که همه چیز است؛ یعنی از طبیعت تا ماورای طبیعت تا عالم الهیت مراتب دارد، اسلام تر دارد، برنامه دارد... [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۴: ۹].

امام خمینی همچنین روی‌گردانی انسان از حق تعالی، حقیقت، معنویت و جدا شدن او از آسمان و تعالیم آسمانی مبتنی بر وحی را نوعی انحراف از فطرت حقیقی انسان می‌داند، فطرتی که

کمال جو و کمال طلب است. لذا «نظریه فطرت» که امام بارها بر آن تکیه و تأکید دارد، درست نقطه مقابل نظریه اومانستی غرب قرار می‌گیرد. [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۴: ۲۰۶-۲۰۵].

همچنین امام خمینی بر کمال انسان که کمال معنویت انسان و رشد فطرت وی و حرکت در مسیر توحید و حقیقت است، تأکید دارد و انسان کامل را جانشین خدا در زمین و محل تجلی صفات حق تعالی می‌داند. انسان کامل از نظر امام انسانی نیست که در جهت تأمین خواسته‌های خود خوب اراده می‌کند، خوب می‌اندیشد، خوب می‌خورد و خوب می‌زید بلکه او کتاب خدا و مثل اعلاى اوست و آینه‌ای است که حق خود را در آن می‌بیند:

انسان کامل از آنجا که کون جامع و آینه تمام‌نمای همه اسماء و صفات الهیه است... همان کتاب الهی است... و مثل اعلاى الله است... اوست که به صورت حق تعالی آفریده شده است و کلید باب معرفت خدای تعالی است... [امام خمینی شرح دعای سحر بی تا: ۳۹-۱۳۷].

لذا بنابر دیدگاه و اندیشه امام خمینی، اومانسیم که به معنای اصالت دادن به تمایلات و نفسانیات انسان است مردود است، زیرا هرچند او را در کشف قوانین طبیعت و سلطه بر آن و تأمین زندگی مادی و رفاهی موفق می‌سازد ولی از آنجا معنویت او را تأمین نمی‌کند و صرفاً وجود مادی محض برای او قائل است در حالی که انسان حیوان مستقیم‌القامت نیست و دارای بعد معنوی، روحانی، متعالی و خدایی نیز هست.

۵-۲) حسابگری، علم‌گرایی و اثبات‌گرایی

اما چرا انسان می‌تواند معیار همه ارزشها و امور باشد؟ نگرش اومانستی بر این باور است که انسان صاحب عقل است و می‌تواند سود را از زیان تمیز دهد. امام خمینی عقل را آنگونه که غربیان در دوران جدید - از رنسانس به این طرف و در دوران مدرنیسم - به مفهوم محاسبه‌گری و تشخیص سود از زیان می‌دانند، نمی‌داند. عقل در نگرش غربی برابر است با محاسبه‌گری سودنگرانه که جایگزین تعقل انسان نگرانه شده است. به بیان جان رالز:

مفهوم عقلانیت باید حتی المقدور به معنای خاصی باشد که در تئوری اقتصادی است، یعنی اتخاذ مؤثرترین ابزار برای رسیدن به اهداف معین تفسیر شود... [سریع القلم ۱۳۶۹: ۱۶-۱۵].

این شیوه نگرش به عقل خود جهان بینی غرب است:

برخورد محاسبه‌گرانه با حیات و محیط زندگی ... خود یک نوع جهان بینی است که در طول چند قرن در اروپا به دنبال کنشها و واکنشها نسبت به دورهٔ وسطایی پدید آمده است [Rawals 1971:14].

عقل به این معنا که صرفاً سودنگر است با دیدگاه امام خمینی در باب عقل و خرد انسانی که با خداوند پیوند دارد و از غیب بهره می‌گیرد و توانایی رام ساختن قوای سرکش نفس را دارد، کاملاً متفاوت است. زیرا عقل عامل عبودیت انسان و راه‌رهای و رسیدن انسان به سعادت و کمال و مهمترین و برجسته‌ترین عامل تمایز انسان از غیرانسان و انسان کامل از انسانهای ناقص است. عقل‌گرایی در غرب به دلیل اتکایی که بر حس و تجربه داشت و تنها انعکاسی از ماده، به مفهوم عام بود در قالب سیانتیسم یا علم‌گرایی تجلی و نمود یافت و بر مبنای اومانیسیم و عقل‌گرایی جدید، هدف دانش نیز به شناخت قوانین طبیعت برای تسخیر آن و تحصیل قدرت هر چه بیشتر منحصر شد. فرانسیس بیکن در طرحی که برای مدینهٔ فاضلهٔ خود در کتاب *اورگانون نو* ارائه نمود، سیادت مطلق را در اختیار علم قرار داد و علم - آن هم محسوس - را تنها راه بشر به سوی زندگی سعادت‌مندانه معرفی کرد. پس از او ولتر فرانسوی در قرن هجدهم نوشت:

ما باید حساب کنیم، بسنجیم، اندازه بگیریم، مشاهده کنیم، ماهیت فلسفه این است و بقیه خیالبافی است [آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی ۱۳۷۰: ۲۷].

علم‌گرایی در قرن نوزدهم میلادی با تکیه بر مبنای پوزیتیویستی به اوج خود رسید. آگوست کنت فرانسوی به این مبنا صورت صریح و کلاسیک داد. علم‌گرایی در نیمهٔ اول قرن بیستم، از لحاظ معرفت‌شناسی و روش‌شناسی معرفتی، بیشتر بر پوزیتیویسم منطقی تکیه داشت که در آن طرح عمده مسائل فلسفی و اخلاقی مهمل و فاقد معنا دانسته می‌شود. بعد از آن نیز پوزیتیویسم جدید که گاه از آن تحت عنوان سوفسطایی‌گری نو یاد می‌شود، صورت حاکم و غالب اندیشهٔ غربی را تشکیل می‌دهد.

هدف اساسی در علم نیز صرفاً افزایش قدرت انسان، گسترش و ازدیاد سلطهٔ او بر طبیعت می‌باشد. لذا انسان را از شناخت و تهذیب خود دور ساخته و بشر در این بعد کیفیتی حاصل ننموده است. علم‌گرایی غربی با یک چشم به جهان و انسان می‌نگرد. انسان را تک بعدی و به دور از اخلاق و معنویت و سعادت تلقی می‌کند و او را از فطرت خویش دور می‌سازد.

از منظر امام خمینی اینگونه نگاه به عقل و علم محکوم است. از دیدگاه او اولاً، انسان خود موضوع دانش خاصی است و آن دانش انسانی است که دانش انبیا و پیامبران الهی است. برنامه رسول الله (ص) برنامه تربیت و پرورش انسان است و لذا قبل از هر چیز انسان باید شناخته و کشف شود تا بتواند به پرورش استعدادهای لایتنهای خود برسد:

اگر برای هر علمی موضوعی است... علم همه انبیاء هم موضوعش انسان است... تمام انبیاء موضوع بحثشان، موضوع تربیتشان، موضوع علمشان انسان است. آمده‌اند انسان را تربیت کنند. آمده‌اند این موجود طبیعی را از مرتبه طبیعت به مرتبه عالی مافوق الطبیعه، مافوق الجبروت برسانند. [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۸: ۳۲۴].

بنابراین تربیت و پرورش، رشد و شکوفایی و به کمال رساندن استعدادهای انسانی و انسان شدن او خود قبل از هر چیز موضوع معرفت و دانش است. دانشی که هدف از آن سلطه بر طبیعت و افزایش سود و قدرت انسان نیست بلکه سلطه بر خود انسان و تهذیب او و رساندنش به کمال می‌باشد. ثانیاً، همه علوم و معارف برای این است که این انسان ساخته شود و هر دانشی که مانع ساختن انسان گردد، حجاب است و حجاب مانع تکامل و رشد انسان است و باید آن را برداشت:

ساده‌اندیشی است که انسان گمان کند که یک معلمی که انحراف دارد، معلمی که یا طرف شرق است و یا طرف غرب، یا تربیت شرقی دارد یا تربیت غربی، آن را ما معلم قرار بدهیم از برای این فرزندان که نفوسشان مثل آینه صیقلی است. و هر چه در او وارد بشود می‌پذیرد... علم الهی هم میزان نیست. علم توحید هم میزان نیست. علم فقه و فلسفه هم میزان نیست. هیچ علمی میزان نیست. آن علمی میزان است و آن علمی برای بشر سعادت است که... از کسی که تربیت الهی شده است القاء بشود به بشر... [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۵۱۰].

و یا می‌فرماید:

اگر تهذیب در کار نباشد، علم توحید هم به درد نمی‌خورد. «العلم هو الحجاب الاکبر». [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۴۲۰].

ثالثاً، علم وابسته و علم بدون تهذیب به وابستگی می‌انجامد و بر ماست که برای پرهیز از وابستگی، علم را در خدمت پرورش و تهذیب نفس به کار گیریم. نظریه اسلامی کردن دانشگاهها

که از سوی امام خمینی مطرح شد، نظریه‌ای بود در همین راستا و از اهداف مهم آن این بود که ما بتوانیم از غرب رهایی بجویم و استقلال واقعی خود را به دست آوریم. زیرا فرهنگ مستقل در سایه تربیت و پرورش نفوس انسانی به وجود می‌آید ولی علم و آموزش بدون تهذیب نفس و پرورش، از دیدگاه امام به فساد، وابستگی یا جنگ و اختلاف می‌انجامد. این است که امام می‌فرماید:

معنی اسلامی شدن دانشگاه این است که استقلال پیدا کند و خودش را از غرب جدا کند و خودش را از وابستگی به شرق جدا کند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۲: ۲۵۲-۲۵۱].

البته امام خمینی در عین تأکیدی که بر پرهیز از علم‌عاری از پرورش و دانش‌عاری از تهذیب و ارزشها داشت، هرگز با تظاهر تمدن، تکنولوژی و صنعت مخالفت نداشت بلکه اینها را در ذیل پرورش و در ذیل معنویات صاحب ارزش می‌دانست و آنها را مورد تأکید قرار می‌داد. اما از هدف قرار گرفتن آنها یا از جدا شدن آنها از تهذیب نفوس و پرورش و هدف متعالی انسان و کمال و فطرت پاک انسانی انسان نگران بود.

اگر مراد از مظاهر تمدن و نوآوردها، اختراعات و ابتکارات و صنعت‌های پیشرفته چه در پیشرفت و تمدن بشر دخالت دارد، هیچ‌گاه اسلام و هیچ مذهب توحیدی با آن مخالفت نکرده و نخواهد کرد، بلکه علم و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن مجید است [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۴۰۶].

نهایت اینکه در نگاه او شرق نه تنها محل عمل واقعی و الهی که محل اشراق، آفتاب و روشنایی است و غرب محل غروب انسانیت و معنویت، منتها تاریک‌اندیشان غرب جلو تابش آفتاب شرق را گرفته‌اند و آن را در ضعف نگه داشته‌اند. او این منظور را با بیانی بسیار ساده اینگونه مطرح می‌سازد:

شرق آفتاب دارد؛ کشورهای آفتابی است؛ غرب بی آفتاب است مثل اینجا که می‌بینید... [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۵: ۳۲۵].

۳-۵) بینش مادی و سکولاریسم

برخورد محاسبه‌گرانه همگام با حرکت روشنگری و اصلاح دینی در غرب به تدریج به سکولاریسم، بینش مادی و این جهانی انجامید. حتی در دوران روشنگری نوعی از فلسفه و حکمت

الهی دنیاگرا و سکولار به وجود آمد. سکولاریسم به معنی مخالفت با تعلیم شرع و شریعات و معنویات و روح دین‌داری و رهایی از قید حاکمیت الهی است، در اصل از واژه لاتینی «ذوکولوم» یا «سکولوم» به معنای «سده و قرن» اقتباس شده است، ولی به تدریج به معنای دنیایی شدن، این جهانی و دنیوی شدن، شده است. بر اساس این بینش اولاً، انسان باید از حاکمیت معنویات، خدا و عالم قدس رها و آزاد باشد؛ ثانیاً، واقعیاتی که در قلمرو دین و فلسفه قرار دارند به محدوده امور غیر مقدس، طبیعی و تجربی انتقال می‌یابند. ثالثاً، حاکمیت دنیا بر دین و بعد معنوی اولویت و تحقق پیدا می‌کند. رابعاً؛ معیار اساسی در اداره جهان پیشرفت است و «پیشرفت عبارت است از کسب هر چه بیشتر فزونی مادی، که بنا به فرض، جهانی منظم تر به وجود می‌آورد.» [ریفیکین و هوارد ۱۳۷۴: ۴۶].

در حیات اجتماعی و سیاسی، جدا شدن سیاست از دین و اخلاق و غیردینی ساختن نهادهای سیاسی و اجتماعی و به طور کلی تقدس زدایی از بعد تقدس آمیز برخی از مظاهر جهان و انسان و انجام اعمال برای مقاصد این جهانی نتیجه این چنین بینشی بوده است. به عقیده امام خمینی غرب در مادیت و نگرش این جهانی و عالم طبیعت غرق شده است «غرب هم غرق در طبیعت دنیاست و هیچ ملتفت به ماورای طبیعت نیست» [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۴: ۱۰] و لذا پیشرفت و تمدن آنها نیز پیشرفت در انسانیت، اخلاق و معنویت نیست بلکه پیشرفتی است که به انحطاط بشریت می‌انجامد. «...پیشرفت کرده‌اند، اما پیشرفت قتاله؛ پیشرفتی که بشر را به نیستی دارد می‌رساند» [صحیفه امام ۱۳۷۸: ج ۴: ۴۰].

امام خمینی همچنین به صراحت مسأله جدایی سیاست و حکومت را از دین و معنویات مورد نفی قرار می‌دهد و مطرح می‌سازد که دین برنامه زندگی انسان است که با فطرت او انطباق دارد بنابراین نمی‌تواند نیازها و خواسته‌های انسانی او را نادیده بگیرد و گرنه ناقص خواهد بود. دین صرفاً معنویات محض نیست بلکه دین اداره امور جامعه را جزو برنامه‌های خود قرار داده است و برای انسان از گهواره تا گور و حتی از آغاز شکل‌گیری نطفه انسان تا جهان آخرت برنامه، طرح و نقشه دارد:

اسلام فقط عبادت نیست؛ فقط تعلیم و تعلم عبادی و امثال اینها نیست. اسلام سیاست است. اسلام از سیاست دور نیست. اسلام، یک مملکت، یک حکومت بزرگ به وجود آورده است... و اسلام از هیچ چیز غافل نیست.

یعنی اسلام انسان را تربیت می‌کند به همه ابعادی که انسان دارد [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۶: ۲۰۰].

او همچنین به متون دینی اشاره می‌کند که از یک دوره کتاب و حدیث تشکیل شده که حدود پنجاه کتاب است. سه یا چهار کتاب مربوط به عبادات و وظایف انسان نسبت به پروردگار و معدودی نیز مربوط به اخلاقیات و بقیه هم مربوط به اجتماعات، سیاست و تدبیر جامعه است. امام خمینی، همچنین موضوع ورود نگرش این جهانی و دنیایی به حوزه تمدن اسلامی و جدایی دین و دنیا، دین و سیاست و دین و اجتماع از یکدیگر را از توطئه‌های بیگانگان و به‌ویژه غربیان می‌داند.

... و مع الأسف تبلیغ به وجه دوم در بعض از روحانیان و متدینان بی‌خبر از اسلام تأثیر گذاشته که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه یک گناه و فسق می‌دانستند و شاید بعضی بدانند! و این فاجعه بزرگی است که اسلام مبتلای به آن بود [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲۱: ۴۰۵].

این مباحث در آثار متعدد امام خمینی چونان کشف اسرار، تحریر الوسیله، کتاب البیع، درسهای ولایت فقیه و در بیانات گوناگون ایشان بارها دیده می‌شود.

۵-۴) سلطه طلبی، استعمارگری و نگرش امپریالیستی

یکی از خصایص غرب روحیه استعمارگری و نگرش امپریالیستی است. جهان‌گرایی یا یونیورسالیسم (universalism) یکی از مبانی مهم سیاسی-اجتماعی غرب است که مترادف با جهان‌وطنی یا کاسموپولیتیس (cosmopolitanism) می‌باشد و در اصطلاح به معنای حذف هرگونه مرز و مقیاس غیرغربی در جهت اتحاد بشریت تحت لوای رهبری غرب است.

به‌طور کلی داعیه جهان‌گرایی غرب در پی شکستن مرزها مطابق اهداف و منافع خود و ایجاد مرزهای تصنعی تحت سلطه و انقیاد خودش می‌باشد که هرگونه تعلق و وابستگی غیرغربی و هر نوع اتحاد و وحدت و همگرایی غیرغربی را نابود می‌سازد و شرایط را برای سلطه کامل غرب و شکل‌گیری امپریالیسم غربی هموار می‌کند. به بیانی:

غرب یک داعیه است، اما این داعیه... غرب داعیه سلطنت بشر است...

[داوری اردکانی ۱۳۷۳: ۱۳].

روشهای تحقق جهان‌گرایی غربی نیز متعدد بوده است: استعمار قدیم، استعمار جدید، تشکیل سازمانهای جهانی چون جامعه ملل و سازمان ملل متحد، حق وتو، نظم جهانی و ... همه و همه راههای تحقق این اندیشه بوده‌اند. امپریالیسم که از واژه امپریو (imperiu) به معنای امپراتوری اخذ شده است به‌طور عام بیان‌کننده هر نوع سلطه‌طلبی و خوی استکباری از سوی ممالک قوی و امروزه از سوی غرب نسبت به جوامع دیگر است. از دید لنین «امپریالیسم در معنای خاص به مفهوم آخرین مرحله سیر تکاملی جامعه سرمایه‌داری صفتی بوده و در واقع مرحله حاکمیت انحصارها و صدور سرمایه می‌باشد» [سادات ۱۳۶۰: ۹۹-۹۸].

در نگاه امام خمینی نگرش استکباری و سلطه‌طلبی غرب با خواست و مقاصد سایر جوامع ناسازگار است ولی غریبان برای تحقق آن دست به استعمار ممالک دیگر زده و ثروتهای خداداد آنها را از طرق گوناگون غارت می‌کنند. همچنین استعمارگران در این جوامع سعی می‌کنند هرگونه مانعی را که سدی در راه تأمین خواسته‌های آنان محسوب می‌شود به هر بهایی و با هر شیوه‌ای بردارند. امام خمینی در تبیین روزگار خود اینگونه داد سخن می‌دهد:

چنگال خبیث استعمار تا اعماق سرزمین‌های بزرگ ملت قرآن فرو رفته و تمام ثروت و مخازن بزرگ ما در قشر ملی بودن به کام آنان فرو می‌ریزد، فرهنگ مسموم استعمار تا اعماق قصبات و دهات ممالک اسلامی رخنه کرده ... لازم است از فرصت استفاده کرده به فکر چاره باشید ... [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۲: ۳۲۲].

از دیدگاه امام خمینی شیوع نگرش سکولاریستی و لائسیسم و نیز طرح جدایی سیاست از دین و اخلاق نیز از نقشه‌ها و توطئه‌های استعمارگران غربی است، زیرا تحقق سیاست مبتنی بر اسلام و اخلاق مانع تحقق خواسته‌های آنان می‌گردد:

این را که دیانت باید از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گرفته و شایع کرده‌اند. [امام خمینی ۱۳۷۵: ۱۶].

همان‌طور که گذشت معیارشکنی و ایجاد مرزهای ساختگی نیز از سوی پیروان نظریه جهان وطنی غربی در کشورهای مسلمان و شرقی تحقق یافته است تا با تجزیه این جوامع و کوچک کردن آنها و ایجاد مرزهای جغرافیایی اختلاف‌برانگیز بهتر بتوانند به مقاصد و منافع خود دست یابند:

از طرفی وطن اسلام را، استعمارگران و حکام مستبد و جاه طلب تجزیه کرده‌اند. امت اسلام را از هم جدا کرده و به صورت چندین ملت مجزا درآورده‌اند... [امام خمینی ۱۳۷۵: ۳۶].

امام خمینی در جایی دیگر این مسأله را با وضوح بیشتری مطرح می‌سازد: آن وقتی که اروپایی‌ها راه پیدا کردند به ممالک شرق و دیدند که طعمه خوبی است ممالک شرق و برای بلعیدن این طعمه مطالعات کردند، این مسائل پیدا شده است... بیدار بشوید آقا! ای جوانهای ما بیدار بشوید! بدانید نقشه‌ها چه است. برای چه شما را می‌خواهند دور کنند از اسلام، برای چه شما را می‌خواهند به مکتبهای دیگر نزدیک کنند. [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۴: ۳۳۰-۳۱۸].

امام خمینی همچنین برخی از روشهای دیگر استعمارگران را برای تسلط امپریالیستی بر جوامع اسلامی شامل موارد زیر می‌داند:^۱

- ۱- ضربه زدن به اسلام به نام اسلام؛
- ۲- تحمیل عمال و وابستگان خویش بر جوامع مسلمان؛
- ۳- معرفی اسلام به صورت ناقص در جهان؛
- ۴- تحریف حقایق و ارزشهای اسلام؛
- ۵- مخفی نگاهداشتن ابعاد مهم اسلام؛
- ۶- ترور و نابودی طرفداران اسلام ناب محمدی؛
- ۷- تفرقه افکنی و ایجاد اختلاف بین مسلمانان؛
- ۸- شیوع سرمایه‌داری در کشورهای اسلامی؛
- ۹- شیوع نگرش مادی، فایده‌گرایانه و سکولاریستی؛
- ۱۰- ایجاد نگرشهای ناسیونالیستی وابسته.

۱. در این موارد برای نمونه ر.ک: [صحیفه امام ج ۱۷: ۳۲۳، ۵۳۳؛ ج ۸: ۱۲؛ ج ۱۳: ۳۲۰؛ ج ۱۸: ۶۱، ۱۹، ۲۸؛ ج ۲۱: ۴۵۲؛ ج ۸: ۴۶۶؛ ج ۱۲: ۷۹؛ ج ۱۳: ۲۷۹؛ ج ۴: ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۱؛ ج ۷: ۷۰؛ ج ۱۳: ۲۰۹؛ ج ۱۴: ۷۶؛ ج ۲: ۳۲۹؛ ج ۸: ۱۶۵؛ ج ۹: ۲۸۸؛ ج ۱۷: ۱۸۳؛ ج ۶: ۱، ۲۲، ۳۶۲؛ ج ۲۱: ۴۰۲ و ...].

۵-۵) ناسیونالیسم

ناسیونالیسم که در زبان فارسی آن را ملی‌گرایی و گاه ملیت‌پرستی ترجمه کرده‌اند به معنای اصالت دادن به مردم ساکن در یک سرزمین (ملت) و تعلقات قومی و ملی آنهاست. در ناسیونالیسم، انسان خود را به جهت احساسات و تعلقات خاصی چون جغرافیا، زبان، فرهنگ و ... متعلق یک گروه جمعیتی مشخص به نام ملت دانسته و به‌عنوان گروه ملی می‌اندیشد و بقیهٔ انسانها را به چشم خارجی و بیگانه می‌نگرد و توجه خود را به سوی منافع همان گروه جمعیتی خود معطوف می‌دارد.

ناسیونالیسم در مغرب زمین و به‌ویژه بعد از قرارداد وستالی مطرح شد و از آنجا به سرتاسر جهان راه یافت. ناسیونالیسم در اصل ریشه‌ای اومانیستی و غربی دارد و به‌عنوان یکی از عناصر اصلی مدرنیسم مطرح می‌باشد. ملت‌گرایی، البته اگر به معنای تأکید بر ایمان و جهان‌نگری توحیدی باشد که بر ملت مسلمان تأکید دارد مورد تأیید امام خمینی می‌باشد.

همچنین اگر ملت‌گرایی را به معنای حب وطن نیز در نظر بگیریم و ناسیونالیست را کسی بدانیم که دوستدار وطن و سرزمین خود است و سایرین را انسان و هم‌نوع خود می‌داند نه غیر انسان و غیر هم‌نوع، در این صورت نیز مورد تأیید امام خمینی است.

حب وطن، حب اهل وطن و حفظ و حدود کشور مسأله‌ای است که در آن

حرفی نیست [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۲۰۹].

به علاوه اگر ملی‌گرایی به معنای استقلال‌طلبی مردم یک سرزمین برای مقابله با قدرتهای استعماری و مستکبران بیگانه باشد که در قالب نهضت‌های ملی تظاهر و تجلی یافته، نیز مورد مخالفت امام خمینی نیست. اما ناسیونالیسم با دارا بودن منشأ نژادی (نژادپرستی) و هر منشأ غیرانسانی دیگر و به مفهوم غربی‌اش که امروزه بیشتر رایج است و در جدا کردن آدمیان و نوع بشر از یکدیگر نقشی بسزا داشته و به پیدایش ایدئولوژیهای محدود و منطقه‌ای و اختلاف برانگیز انجامیده است و جز تضييع حقوق و به کارگیری احساسات عده‌ای در دفاع از گروهی دیگر شدیداً از سوی امام خمینی طرد و نفی شده است. و او آن را مخالف و متضاد با اسلام و آیین محمدی (ص) و از نقشه‌های غربی برای سلطه بر جوامع اسلامی به‌شمار می‌آورد:

از مسائلی که طراحان برای ایجاد اختلاف بین مسلمین طرح و عمال

استعمارگران در تبلیغ آن به پا خاسته‌اند، قومیت و ملیت است... آن

ملی‌گرایی که به دشمنی بین مسلمین و شکاف در صفوف مؤمنین منجر می‌شود برخلاف اسلام و مصلحت مسلمین و از حیل‌های اجانب است که از اسلام و گسترش آن رنج می‌برند [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۳: ۲۰۹].

امام خمینی همچنین انواع ملی‌گرایی به مفهوم تکیه بر نژاد و ایدئولوژیهای نژادی چون پان‌عریسم، پان‌ترکیسم و ... را شدیداً مورد نکوهش قرار داده است:

... آن چیز مهمی که دول اسلامی را بیچاره کرده است و از ظل قرآن کریم دارد دور می‌کند، آن قضیه نژادبازی است. این نژاد ترک است ... این نژاد ایران است ... آن نژاد عرب است ... [صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱: ۳۷۷].

نتیجه‌گیری: راه حل امام خمینی در برابر غرب

بررسی آثار امام خمینی نشان می‌دهد که او در برابر نگرش غربی، نگرش اسلام ناب محمدی یا تشیع علوی یا آیین محمدی قرآن را مطرح می‌سازد و با احیای تفکر اسلامی و دینی یا تفکر شرقی - به لحاظ مفهومی - در پی ارائه طرحی نو است. بنابر این در پی احیا و بازنمایی اندیشه دینی و اسلامی است. این احیا و بازنمایی، اندیشه و نگرشی را ارائه می‌دهد که غیر از نگرش و اندیشه غرب است و با آن همخوانی ندارد، لذا با مدرنیسم همسو نمی‌گردد. در واقع، از منظر او گرفتار شدن انسان در درون چاه غرب و غرب‌زدگی به نوعی اسارت او در ماده‌گرایی و هواپرستی است چه در قاموس دین و از منظر حکمت انسی غرب‌زدگی یعنی محجوب ماندن از آفتاب حقیقت شرق و فروافتادن در مغاک ظلمت غرب و دایر مدار ساختن نفس اماره و عقل معاش بشر، به جای خدای ادیان و عقل معاد [جباری ۱۳۸۱ ج ۱: ۲۸۴]. برخی از عناصر، مبانی و ارکان اصلی نگرش و طرح امام خمینی در مقابله با غرب و نگرش غربی به صورت فهرست‌وار عبارتند از:

۱- نفی اومانیزم و در مقابل، احیای نظریه فطرت انسانی؛

۲- ایجاد حکومت مبتنی بر دین و اخلاق؛

۳- موازنه بین دنیا و آخرت با توجه به برتری و اولویت آخرت و کشتزار بودن دنیا و منزل و مأوا بودن جهان آخرت؛

۴- موازنه بین جسم و روح با اولویت روح و نیازهای روحی؛

۵- نگرش ابزاری به علم و دانش و همچنین به قدرت و هدفدار بودن آن، آن هم هدفی متعالی

و برتر یعنی لقاء الله؛

- ۶- طرح تهذیب و پاکسازی نفسانی و تربیت هماهنگ و همراه با آموزش در علوم و معارف؛
- ۷- احیای عقل انسانی، به مفهوم عقل متصل به حق، عقلی که قدرت سنجش خوب از بد را دارد، قدرت ارزش گذاری نه محاسبه گری و سودسنجی صرف را دارد، عقلی که در پی راه بردن انسان و هدایت او در مسیر فطرت است؛
- ۸- قطع ریشه های استعمار و امپریالیسم؛
- ۹- نفی وابستگی به غرب؛
- ۱۰- مبارزه با بیگانگان، استثمارگران و ظالمان؛
- ۱۱- نفی غرزدگی و گرایش و تمایل به غرب؛
- ۱۲- متخلق شدن انسان به اخلاق الله و تأکید بر فضیلت های اخلاقی؛
- ۱۳- تأکید بر ارزش های انسانی و تحقق نقش خلیفه اللهی و جانشینی انسان از سوی خدا در زمین؛
- ۱۴- اعراض و رویگردانی از غرب و مقابله با اصول و بنیانهای غربی مغایر با فطرت انسان؛
- ۱۵- مبارزه و مقابله سرسختانه با غرزدگی، غرب گرایی و خودباختگی در برابر غرب؛
- ۱۶- بازگشت به خویش راستین خویش و بازیابی حقیقت خویش در مقابل از خودبیگانگی غربی؛
- ۱۷- اعتماد و اتکا به خداوند بزرگ و تقویت معنوی انسانها برای رسیدن به کمال مطلوب؛
- ۱۸- ترجیح عدالت و اولویت دادن به آن در تمام مظاهر زندگی فردی و اجتماعی و نفی توسعه اقتصادی بدون عدالت اجتماعی؛
- ۱۹- زایل نمودن یأس، ناامیدی و پیدا نمودن اعتماد به نفس در مسیر پیشرفت در ابعاد مادی و معنوی؛
- ۲۰- توجه و عنایت به مستضعفان و انسانهای مظلوم و نفی شکافهای طبقاتی، گروهی و جناحی؛
- ۲۱- تأکید بر وحدت و جلوگیری از تفرقه و نفی مرزگذاریهای تصنعی؛

۲۲- نفی ناسیونالیسم غربی و ...^۱

و نهایت اینکه در نگاه امام خمینی، غرب، مغرب و غروب حقیقت قدسی و دینی است و لذا در برابر آن باید اشراق دین و قداست آن بر قلب آدمیان بتابد تا از آنها با نور خدایی به عالم و جهان و انسان بنگرند و در مقابل غرب قیام کنند و اتکای خود را از غرب ببرند و بدانند که اتکای به نفس بعد از اعتماد به خدا منشأ خیرات است و بازگشت به خویشتن حقیقی یا فطرت انسانی - الهی خویش برترین جایگزین برای غرب گرای، غرب باوری و غرب زدگی است. و لذا توصیه می‌نماید:

ترسید از غرب، اراده کنید... و شرق اراده کند که در مقابل غرب قیام کند...

[صحیفه امام ۱۳۷۸ ج ۱۲: ۸].

منابع

- *آشنایی با مکاتب و اصطلاحات عقیدتی و سیاسی*. (۱۳۷۰). گردآورنده: دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی. تهران: تربیت معلم. شرکت چاپ و نشر ایران.
- آل احمد. جلال. (۱۳۷۵). *غرب زدگی*. تهران.
- آیدن، آنتونی. (۱۳۷۵). *خاطرات آنتونی آیدن*. ترجمه کاوه دهگان. تهران: انتشارات فرزانه.
- *آیین انقلاب اسلامی از دیدگاه امام خمینی*. (۱۳۷۶). گردآورنده: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ چهارم.
- *اسلام ناب در کلام و پیام امام خمینی*. (۱۳۷۴). گردآورنده: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. چاپ دوم.
- _____ . (بی تا). *تفسیر دعای سحر*. به کوشش سید احمد فهری. قم: دارالکتاب.
- _____ . (۱۳۷۸). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۲۲ ج.
- _____ . (۱۳۷۵). *ولایت فقیه*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- جباری، اکبر. (۱۳۸۱). «شرق و غرب وجود از منظر امام خمینی». *ایدئولوژی رهبری و فرآیند انقلاب اسلامی*. (مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی تبیین انقلاب اسلامی). تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۲ ج.

ج

۱. در این موارد برای نمونه ر.ک: *صحیفه امام* ج ۱۱: ۱۶۰، ۳۷، ۲۱۴؛ ج ۱۷: ۲۰، ۳۳۷؛ ج ۳: ۴۶۱؛ ج ۱۷: ۴۹۳؛ ج ۱۸: ۳۴۳؛ ج ۱۹: ۱۹۵؛ ج ۱۲: ۵، ۸، ۹، ۲۰، ۱۱۰؛ ج ۸: ۱۰۱؛ ج ۵: ۳۴۹؛ ج ۱۸: ۳۳۸؛ ج ۱۷: ۲۸؛ ج ۱۹: ۹۷؛ ج ۲۱: ۳۳۶؛ ج ۲۰: ۱۶۹؛ ج ۱۹: ۳۳۷، ۴۴۵، ۴۴۸ و ...].

- جمشیدی، محمد حسین. (۱۳۷۸). *رفتارشناسی سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی ایران (۱۳۳۳-۱۳۲۹)*. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- داوری اردکانی، رضا. (۱۳۷۳). *فلسفه در بحران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- _____ . (بی تا). *فارابی مؤسس فلسفه اسلامی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ سوم.
- ریفیکین، جرمی و تد هوارد. (۱۳۷۴). *جهان در سراسیمه سقراط*. ترجمه محمود بهزاد. تهران: انتشارات سروش. چاپ اول.
- سادات، محمدعلی. (۱۳۶۰). *مکتبها و اصطلاحات سیاسی*. تهران: انتشارات هدی.
- سریع القلم، محمود. (۱۳۶۹). *توسعه، جهان سوم و نظام بین الملل*. تهران: نشر سفیر. چاپ اول.
- شریعتی، علی. (۱۳۷۹). *بازگشت*. تهران: انتشارات الهام. چاپ هفتم.
- گنون، رنه. (۱۳۴۹). *بحران دنیای تجدد*. ترجمه ضیاءالدین دهشیری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ش ۷۱. چاپ اول.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۱۷ ق.). *بحارالانوار*. بیروت: الارشاد. ۱۱۰ ج.
- *مجموعه مقالات پنجمین سمینار بررسی سیره نظری و عملی حضرت امام خمینی*. (۱۳۷۴). گردآورنده: جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج. چاپ اول.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۵). *پیرامون انقلاب اسلامی*. تهران: انتشارات صدرا.
- ملک، میرزا. (۱۳۲۷). *مجموعه آثار ملک*. به کوشش محمد محیط طباطبایی، تهران: انتشارات کتابخانه دانش.
- Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*, Oxford: Oxford University Press.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.